



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از سوالاتی که مطرح شده این است که در امر به معروف امر مولوی است یا ارشادی؟ اولاً باید توجه کنیم به اینکه امر دو قسم است اگر از خداوند که مولای حقیقی است صادر شود و یا از کسی که خداوند برای او ولایت قرار داده امر مولوی خواهد بود و البته ممکن است گاهی امر ارشادی نیز کنند اما اگر امر از غیر اینها باشد مسلماً امر ارشادی خواهد بود، ثانیاً اینکه ما گفتیم اینجا امر به معنی فرمان دادن و طلب که در اصول خواندیم نیست بلکه به معنی حمل یعنی وادار کردن قولاً و فعلاً است و همچنین نمی نیز به معنای بازداشتن قولاً و فعلاً می باشد.

بجثمان در این بود که صاحب جواهر تبعاً لشرایع و فقهاء دیگر گفتند وجوب امر به معروف و نهي از منکر چهار شرط دارد؛ اول علم به معروف و علم منکر، که ما گفتیم این شرط وجوب نیست بلکه شرط واجب است و یادگرفتن معروف ها و منکرات واجب می باشد، دوم احتمال تاثیر بدهد پس آنجائی که احتمال تاثیر نیست و یا علم به عدم تاثیر دارد واجب نیست، سوم در صورتی واجب است که فاعل منکر و تارک معروف پشیمان نشده باشد اگر ما حس کنیم که پشیمان شده دیگر امر و نهي آنها واجب نیست، چهارم مفسده ای در بین نباشد و مفسده نیز بروز ضرر جانی و مالی برای خود و یا بستگان و یا مسلمانان می باشد، ما عرض کردیم اینطور خلاصه کردن خیلی مطلب را پائین می آورد آن همه روایات و آیاتی که در مورد امر به معروف و نهي از منکر وجود دارد دلیل بر این است که یک واجب بسیار مهم می باشد و باید انجام شود زیرا تمام تکالیف دیگر زیر سیطره این فریضه الهی واقع شده ﴿وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ الْجَبِّيِّ﴾^۱

پس ما نباید فریضه به این مهمی را کوچک بشماریم و خیلی خلاصه از آن بحث کنیم و آن را پایین بیاوریم و اما فعلاً بحث ما در شرط دوم می باشد منتهی اینها به ذکر این مطلب که اگر شخص بداند موثر نیست و یا احتمال تاثیر ندهد دیگر واجب نیست اکتفاء کرده اند و حال آنکه اینجا چندین فرع بوجود می آید؛ اول اینکه انسان بداند که در آن تارک معروف و فاعل منکر موثر نیست ولی در دیگران موثر است، دوم اینکه می داند الان اثر ندارد ولی اگر بگوید و بنویسد و اعلام کند در آینده اثر خواهد داشت، سوم اینکه اگر عالمی امر به معروف و نهي از منکر نکند متهم می شود که با ظالمین و جباران سازش کرده لذا برای رفع اتهام باید اینکار را بکند، چهارم اگر این شخص از علماء باشد ولی امر به معروف و نهي از منکر نکند کم کم معروف منکر می شود و منکر معروف می شود، پنجم وظیفه و تکلیف خاص علماء در مسئله امر به معروف و نهي از منکر به طور خاص باید مد نظر باشد و قبلاً روایات مربوط به این مطلب را خواندیم، ششم اگر بداند تکرار امر و نهي موثر است واجب است تکرار کند، هفتم اگر امر به معروف و نهي از منکر بر یک حرامی مترتب باشد مثلاً شخصی می خواهد وارد زمین غصبی شود و من چونکه می خواهم او را نهي از منکر کنم یک سیلی به او بزنم در این صورت همان طور که ورود به ارض غصبی حرام است سیلی زدن به مسلمان نیز حرام است حالا اگر این دو مساوی باشند تعارضی بوجود می آید لذا واجب نیست اما اگر اهم و مهمی در بین باشد واجب می شود مثلاً می خواهد وارد ارض غصبی شود و یک نفس محترمی را بکشد و من یک سیلی به او می زنم و او را برمی گردانم، خلاصه اینکه اینطور خلاصه که جواهر و شرایع فرمودند و رد شده اند نیست و ما نمی توانیم آن طور بحث کنیم و رد بشویم، بعلاوه در اینجا سیره علماء که از اسلام الهام گرفته اند یک راه روشنی برای ما می باشد و ما می بینیم که علماء ما مشی های مختلفی در مبارزه با منکرات داشته اند و هیچوقت در مقابل منکرات ساکت نمی ماندند البته

^۱ نهج البلاغه، تنظیم مرحوم دشتی، ص ۳۷۴، حکمت ۳۷۴.

بیابند من و شما نیز می آیم تا مباحله کنیم، مردم تهران را خبر کردند و همه در آن بیابان جمع شدند و شیخ جعفر نیز آمد و وضو گرفت و سجاده اش را پهن کرد و آماده شد برای مباحله منتهی شیخ مُجَدِّد اخباری نیامد!، غرض این است که ما باید در این حد معتقد و مقاوم باشیم که بتوانیم مباحله کنیم و یکی از راههای امر به معروف و نهي از منکر نیز همین مباحله می باشد.

در سفینه البحار خبری در این رابطه نقل شده، خبر این است: ﴿و عن أبي مسروق عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت انا نكلم الناس فنحتج عليهم بقول الله عز و جل: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ، فيقولون: نزلت في أمراء السرايا، فنحتج عليهم بقول الله تعالى : «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»... الآية، فيقولون: نزلت في المؤمنين، فنحتج عليهم بقول الله تعالى : «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» ، فيقولون: نزلت في قربي المسلمين، قال: فلم أَدع شيئا مما حضرتي ذكره من هذا و شبهه الا ذكرته له، فقال عليه السلام لي: إذا كان ذلك فادعهم الى المباحلة، قلت: و كيف أصنع؟ فقال: أصلح نفسك ثلاثا، و اظنه قال: صم و اغتسل، و ابرز أنت و هو الى الجبان، فشبك أصابعك من يدك اليمنى في أصابعه، و ابدأ بنفسك فقل: اللهم رب السماوات السبع و رب الأرضين السبع، عالم الغيب و الشهادة الرحمن الرحيم، ان كان أبو مسروق جحد حقا و ادعى باطلا فأنزل عليه حسابنا من السماء أو عذابا أليما، ثم رد الدعوة عليه فقل: و ان كان فلان جحد حقا و ادعى باطلا فأنزل عليه حسابنا من السماء أو عذابا أليما، ثم قال لي: و انك لا تلبث أن ترى ذلك فيه، فو الله ما وجدت خلقا يجيبني عليه^۳.

یکی از راههایی که امام صادق علیه السلام برای امر به معروف و نهي از منکر به ما نشان می دهد همین مباحله می باشد.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على

مُجَدِّد و آله الطاهرين

اشکال مبارزه و امر و نهي علماء متفاوت است و موارد مختلفی دارد؛ اول قلم و تالیف و تصنیف، مثل المراجعات و الغدير و عبقات الانوار و... که اینها خودشان امر به معروف و نهي از منکر هستند، دوم مناظرات، که باب عظیمی دارد مثل مناظره شیخ صدوق با اهل تسنن در بغداد و در مجلسی که رکن الدوله ترتیب داد و یا مثل مناظره علامه حلی در جلسه ای که سلطان خدابنده ترتیب داد، سوم مباحله، یعنی ما باید از لحاظ ایمان و اعتقاد در حدی باشیم که اگر روزی لازم شد بتوانیم در راه امر به معروف و نهي از منکر مباحله کنیم و این در تاریخ علماء ما نیز زیاد است و یک بابی نیز منعقد شده که بنده چند حدیث از آن نقل خواهم کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای نصارای نجران دلیل و برهان آورد ولی آنها نپذیرفتند و عناد ورزیدند و این آیه شریفه نازل شد: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۲، بحثی در اینجا مطرح است که آیا مباحله فقط مخصوص پیغمبر بوده یا نه؟ خیر ما از روایات و تاریخ بدست می آوریم که اینطور نیست بلکه اگر دو نفر بر سر حق و باطل مناظره کنند و باطل لجاجت بخرج دهد و منطق و دلیل حق را نپذیرد شخصی که حق با اوست باید به قدری از نظر ایمان و اعتقاد قوی باشد که بتواند مباحله کند، در قصص العلماء ذکر شده که شیخ جعفر کبیر که به ایران آمد دو غرض داشت یکی اینکه با اخباریین که آن وقت خیلی قدرت گرفته بودند و انحرافات زیادی داشتند (که در جلد اول روضات الجنات در حالات مُجَدِّد امین استر آبادی ۲۴ فرق بین ما و اخباریین بیان شده است) مناظره کند، و دوم اینکه با وهابیون که در آن سال ها خیلی پیشرفت کرده بودند مناظره کند، شیخ جعفر با شخصی به نام شیخ مُجَدِّد اخباری که اهل نیشابور بود بحث و مناظره کرد ولی او قانع نشد و شیخ جعفر به او گفت فردا در فلان بیابان اطراف تهران همه

^۲ سوره آل عمران، آیه ۶۱.

^۳ سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۴۱۵، حدیث ۹۷۰.